چیستی جامعه، اولین گام در قلمروی علم جامعه شناسی

کلید واژه

مقدمه

این مقاله در صدد دارد به دروازه ی علم جامعه شناسی قدم گذارد. قلمرویی که به آن علم جامعه شناسی گویند. برای ورود به هر علم می بایست موضوع علم و عامل و عنوانی که علم را از علوم دیگر تمییز بخشیده است را مشخص کرد و آن را شناخت. در این جا سعی شده است از دریچه ی متفکرین مسلمان به علم جامعه شناسی نگاه شود.

در موضوعات مختلفی دیدگاه های مختلفی وجود دارند که بزرگان و نخبگان و متفکرین زیادی را به مشغول می کند تا به شفاف شدن موضوعات و مسائل آن منجر شود و بتوانند به پاسخ های مناسبت تر و دقیق تری برای پرسش های بشریت برسند.

در این مقاله با توجه به نگاه های مختلف و دیدگاه های مختلف پیرامون موضوع علم جامعه شناسی، جامعه، به بررسی آراء و نظریات علامه طباطبایی پرداخته شد تا با انسان شناسی و جهان بینی علمای اسلام و شیعه مسئله ی جامعه مطرح شود. روند بحث در این جا، از اهمییت و مقدمه ای من باب علم و مبادی علم، آغاز می شود و بعد از مطرح کردن تعریف و چیستی جامعه، به معنا عمیق تر جامعه و به سطوح دیگر معانی جامعه خواهد پرداخت، و به عبارتی دیگر به کیفیت چیستی جامعه می پردازد.

موضوع علم جامعه شناسی چیست؟ آیا جامعه به عنوان موضوع علم جامعه شناسی، موضوع علم معینی است یا با قید و حیثیّت خاصی؟ برای مثال، کلمه، از جهت تغییراتی که در ساختمان آن حاصل شود موضوع علم صرف و از نظر تغییرات اِعرابی موضوع علم نحو واقع می شود. (1) آیا جامعه شناسی هم با قیودی همراه است یا به طور مطلق موضوع خود را بررسی می کند؟ آیا جامعه دارای وجودی مستقل و حقیقی است؟ یا جامعه مفهوم و وجودی قراردادی و اعتباری است؟ حیات جامعه چگونه است؟ بنای جامعه چیست؟ آیا جامعه وجودی در حال تکامل است؟ نسبت جامعه با فرد چیست؟ اصالت بر فرد است یا جامعه؟ یا اصالت بر تلیفیقی از فرد و جامعه است؟

همه ی این پرسش ها حول محور موضوع علم جامعه شناسی یعنی جامعه شکل می گیرد. پرسش ها و مسائل و احکام و تصدیقات حول محور یک موضوع و عنوان قلمروی علم را تشکیل می دهد. لذا در هر علمی از یک سلسه قضایای متناسب و مرتبط، بحث می شود و در واقع، هدف قریب انگیزه ی تعلیم و تعلّم آن علم، حلّ آن قضایا و مسائل یعنی اثبات محمولات آن ها برای موضوعاتشان می باشد. پس در هر علمی فرض بر این است که موضوعی وجود دارد و می توان محمولاتی را برای اجزاء یا افراد آن اثبات کرد.

بنابراین، تعدد و تمایز علوم، بدیهی و غیر قابل انکار است، اما مطلب مهم و قابل توجه این است که ملاک تمایز علوم چیست؟ و چه مطلبی باعث تمایز علوم از یکدیگر می شود. مشهور این است که تمایز علوم با یکدیگر به تمایز موضوعات است (2) نظریات مختلفی درباره ی این مسئله در میان متفکرین مسلمان وجود دارد. آخوند خراسانی، ملاهادی سبزواری، آیت الله بروجردی، آیت الله خویی، صدرالمتألهین، علامه طباطبایی، امام خمینی، شهید صدر و دیگر متفکرین مسلمان در این باب نظریاتی دارند که در جای خود نیاز به بررسی و تأمل دارد، اما در این مقاله این گونه به موضوع علم می پردازیم که «مقصود از موضوع علم، محوری است که عوارض از آن انشعاب یابند و مراد از عوارض در تعریف موضوع، عرض در مقابل ذات و ذاتیات یا در مقابل جوهر نیست، بلکه به معنای محمولات و احکام و اوصافی است که بر موضوع حمل می شود...» (3) به عبارتی در علم جامعه شناسی موضوعی که سبب تمایز با علوم دیگر می شود، موضوع جامعه است، نه اثبات خود موضوع، بلکه محمولات و خواصی که جامعه دارای آن است. هر مسئله و گزاره ای که حول محور جامعه و خواص آن باشد، در حیطه ی علم جامعه شناسی است.

باید به نکته ای دقت شود که، پیش از پرداختن به طرح و حل مسائل هر علمی نیاز به یک سلسله شناخت های قبلی وجود دارد؛ مانند:

1. شناخت ماهیت و مفهوم موضوع
2. شناخت وجود موضوع
3. شناخت اصولی که بوسیله ی آن ها مسائل آن علم، ثابت می شود. (4)

اگر دقت شود می توان پرسش های بالا را در این سه بخش تقسیم کرد. نظم به پرسش ها و مشخص مسئله، این کمک را خواهد کرد که علم و موضوع آن و حوزه ی آن مشخص شود. قطعا فهم موضوع در روش علم تأثیر گذار خواهد بود. روش اثبات موضوع مقدمه ای برای روش پرداخت مسئله علم است. شناخت هایی که در بالا ذکر شد گاهی بدیهی و بی نیاز از تبیین و اکتساب است و در این صورت مشکلی وجود نخواهد داشت ولی گاهی این شناخت ها بدیهی نیست و احتیاج به بیان و اثبات دارد.

این گونه مطالب را مبادی علوم می نامند و آن ها را به مبادی تصوری و تصدیقی تقسیم می کنند. مبادی تصوری که همان ن تعاریف و بیان ماهیت اشیاء مورد بحث است و معمولا در خود علم به صورت مقدمه، مطرح می شود، ولی مبادی تصدیقی علوم، مختلف اند، و غالبا در علوم دیگری مورد بحث قرار می گیرند.(5) به عبارتی دیگر در موضوع و فهم موضوع علم، اذعان و تصدیقی بوجود آید که اولا ذهن تصور روشن و صریحی از موضوع مسأله و همچنین از محمول آن داشته باشد تا مورد قضاوت خویش را بشناسد و ثانیا یک نوع دلیل و حجتی در کار باشد که سند قضاوت واقع شود و ذهن را ملزم به تصدیق و اذعان نماید. پس قانون شدن یک مسئله برای اذهان در درجه ی اول متوقف است به معرفت موضوع و محمول آن مسئله و در درجه ی دوم متوقف است به دلیل و حجتی که سند قضاوت واقع شود و بتواند ذهن را قانع و ملزم کند. آن چه در مقام معرفی موضوعات و محمولات آورده می شود، همان تعریفات است که در همه ی علوم مورد استفاده قرار می گیرد و آن چه سند قضاوت ذهن می شود یک سلسله اصول متعارفه یا اصول موضوعه و یا یک رشته مسائل متکی به اصول متعارفه و اصول موضوعه است. تعریفات و اصول متعارفه و اصول موضوعه ی هر علمی به عنوان مبادی آن علم شناخته می شود. تعریفات را مبادی تصوریه و اصول متعارفه و موضوعه را مبادی تصدیقیه می خوانند. فرق اصل متعارف و اصل موضوع به این است که اصل متعارف به خودی خود قطعی و جزمی است و ذهن خلاف آن را جایز نمی شمارد و اصل موضوع به خودی خود غیر قطعی است و ذهن خلاف آن را جایز می شمارد.(6) این مقدمه ی طولانی و مهم به این خاطر ذکر شد که در پرداخت به موضوع علم جامعه شناسی، جایگاه مسئله در نظام فلسفی آن علم درک شود و در این مقاله ابتدا فهم جامعه و پرداخت به کیفیت وجود جامعه و سپس به خواص جامعه اشاراتی خواهد شد.

در انتهای این بخش لازم است من باب اهمییت پرداخت مسئله و به خصوص از نگاه متفکرین مسلمان، توضیحی هرچند مختصر داده شود. در تاریخ ورود علم جامعه شناسی به حیطه ی فکری در ایران، دیده می شود که دریچه ی نگاه به این علم، نگاهی پوزیتویستی و طبیعت گرایانه و یا رویکردهای ضد طبیعت گرایانه و تفهمی است. دورکیم دانشمند فرانسوی قرن نوزدهم که تحت تأثیر رویکرد پوزیتویستی کنت است و رویکرد تجربه گرایی وی در پرداخت به جامعه شناسی قابل مشاهده است. و متفکرین ضد طبیعت گرایانه، همچون وینچ، که متأثر از ویتگنشتاین دوم است، که با رویکرد مابعد تجربه گرایی و تمایل به فلسفه های پست مدرن، به جامعه شناسی پرداختند. همین امر سبب گشت که بنای نگاه به علم جامعه شناسی در همین دو رویکرد خلاصه شود و نگاهی حداقلی به موضوع جامعه در علم جامعه شناسی بوجود آید. و دریغ از نگاهی که در ساختمان نظری و فلسفی اسلامی به موضوع جامعه صورت گرفته و خواهد شد. این مقاله براین است که مقدمه ای باشد برای تأملی به موضوع علم جامعه شناسی، جامعه، که از دریچه ی ساختمان نظری متفکرین مسلمان به آن نگاه می شود. طبیعی و بدیهی است که در تمدن غرب با وجود نگاه های مختلف هستی شناسی و معرفت شناسی مکاتب مختلف بوجود آمده است همین مسئله در دنیای اسلام هم می توان یافت. به عبارتی با نگاهی به جریانات فکری متفکرین مسلمان در هستی شناسی و معرفت شناسی، قطعا مکاتب مختلفی را خواهید دید که به مسئله ی جامعه پرداخته اند، که این جا رویکرد اصلی در تبیین مسئله دیدگاه علامه طباطبایی و مفسر اندیشه ی ایشان، شهید مطهری است.

بنابراین، در نگاه به علم جامعه شناسی از دریچه ی متفکرین مسلمان این مقدمه ضروری بود که در نگاه متفکرین، وجه تمایز علوم چیست و چه طور می توان موضوع یک علم را از دیگر علوم بررسی کرد. که همانطور که گفته شد این پیش فرض و پیش فرض های دیگر مقدمه ای است برای پرداخت به موضوع جامعه در ادامه ی مقاله. پرسش ها و پاسخ ها نیازمند پیش فرض هایی است که نویسنده از آن ها عبور می کند. گذار از این مسائل دلیل بی توجهی و کم اهمییتی آن نیست، بلکه این امر مهم در این مجال نمی گنجد و محتاج تحقیق و تفحص بیشتری است.

بخش اول:

این بخش از مقاله به چیستی جامعه می پردازد. چیستی ای که همراه با تعریف جامعه است. «مجموعه ای از افراد انسان که با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند جامعه را تشکیل می دهند... زندگی انسان که اجتماعی است به معنی این است که ماهیت اجتماعی دارد... به تعبیر دیگر، جامعه عبارت است از مجموعه ای از انسان ها که در جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده ها و ایده ها و آرمان ها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه ورند.» (7) در تبیین مفهوم جامعه در این تعریف، منظور از زندگی دسته جمعی زیست جمعی نیست، بلکه همانطور که بیان شد، اجتماع انسانی ای که دارای ماهیت اجتماعی است. مثلی از پیامبر اکرم وجود دارد که در تفاسیر مختلف، فلسفه ی امر به معروف و نهی از منکر را مطرح می کند اما با نگاهی عمیق تر هویت اجتماعی را در این مثل می توان دید.

در بعضي احاديث از پيامبر اكرم ـ صلي الله عليه و آله ـ چنين نقل شده است كه حضرت فرمود: «يك گنهكار، در ميان مردم همانند كسي است با جمعي سوار كشتي شود، و به هنگامي كه در وسط دريا قرار گيرد تَبَري برداشته و به سوراخ كردن موضعي كه در آن نشسته است بپردازد و هرگاه به او اعتراض كنند، در جواب بگويد من در سهم خود تصرّف مي‌كنم! اگر ديگران او را از اين عمل خطرناك بازندارند، طولي نمي‌كشد كه آب دريا به داخل كشتي نفوذ كرده يك باره همگي در دريا غرق مي‌شوند»(8) می توان این گونه این حدیث را بررسی کرد که اجتماع انسانی، به هویتی اجتماعی تبدیل می شود، برخلاف دیگر اجتماعات حیوانات و موجودات دیگر که تنها اجتماع است. به این معنا که افراد با توجه به شأنیت و جایگاه مستقلی که دارند در یک کل تعریف می شوند به نام هویت اجتماعی.

مسئله ای که مبرهن است، نیازمندی انسان به زندگی گروهی و حیات اجتماعی است، زیرا اجتماعی بودن لازمِ حیات اوست. برخی چون خواجه نصیرالدین طوسی معتقدند که واژه ی انسان از ریشه ی اُنس است؛ یعنی خصلت طبیعی او زندگی با هم نوعان است و ریشه ی تمدن، مدینه است؛ به این معنا که زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون امکان پذیر نیست. (9) و یا علامه طباطبایی اصل اجتماعی بودن نوع انسان را احتیاج به بحث زیاد نمی بینند و این مبحث را فطری می دانند، به این معنا که هر فردی، اجتماعی بودن خود را فطرتا می فهمد و در می یابد. (10) البته در تاریخ و آثار مشهور نشان می دهند که انسان پیوسته در حال اجتماعی زندگی می کرده است و در طول تاریخ این مسئله مشهود است.

با توجه به تعریفی که پیشین مطرح شد، می بایست جامعه و اجتماع بیشتر تبیین گردد و تفاوت این دو مفهوم مشخص شود تا موضوع و مسائل حول آن روشن شود. این دو اصطلاح مفهوم واحدی ندارند، هرچند در عرف عام بنا به تسامح تفاوتی میان آن دو نمی نهند. با توجه به این که جامعه شناسان هنوز نتوانسته اند تعریف دقیق از جامعه ارائه دهند؛ ولی از مجموع تعاریف ها برای این دو واژه می توان تفاوت های زیر را بر شمرد:

1. جامعه، وضع و حالت انسان ها یا حیواناتی را گویند که براساس قانونی مشترک زندگی می کنند؛ اما اجتماع صرف گردآمدن و نزدیکی دو یا چند چیز را گویند.
2. جامعه ی انسانی می تواند بر اساس اراده ی انسان ها حالات و اقسام متعددی داشته باشد؛ اما اجتماع لزوما چنین نیست.
3. جامعه از اعضایی شکل گرفته و دارای هدف مشخصی است؛ لیکن جمع شدن افراد مختلف و اجتماع کردن آنان چه بسا هدف معینی نداشته باشد.
4. مطبق تعریف برخی از جامعه شناسان، جامعه ابداعی انسانی است که بر اساس قراردادهای جمعی شکل می گیرد؛ اما لازمِ اجتماعی بودن گروه این چنین نیست. (11)

بنابراین آن چه به عنوان هویت اجتماعی ذکر شد، به معنای اجتماعی ای است که در بستر انسان معنا پذیرفته است و هویت اجتماعی را شکل می دهد. باید این نکته را در نظر گرفت، که دانشمندان علم الاجتماع غرب هنوز نتوانستند تعریف دقیقی از جامعه ارائه دهند. به گفته ی بوتومور، این که چگونه باید جامعه را تعریف کرد یا به معنای دیگر، حدود یک ساخت اجتماعی خاص را معین سازیم، موفق نشده ایم (12). این اعتراف و این شلختگی در مبنا سبب گشته که علم جامعه شناسی به علمی ابزاری تبدیل شود، که همین امر باعث می شود، علم جامعه شناسی از ساحت علمی و ذاتی خود، یعنی مخبر از واقع، دور شود. فاصله ی علم جامعه شناسی از خود، بی معنا کردن گزاره های جامعه شناسانه را در بر خواهد داشت. همانطور که مشاهده می شود گزاره هایی در جامعه شناسی وجود دارد که خنثی هستند، به عبارتی به عنوان گزاره ی کاربردی و ابزاری از آن یاد می شود نه گزاره ای که خبر از واقع به ما بدهد. البته در علم دانستن و معنای علم، علما و حکمای مسلمان مباحثی را مطرح کردند که به اختلاف گسترده ای با مبانی فلاسفه و متفکرین غرب منجر شده است، که در این جا به آن پرداخته نمی شود.

بخش دوم: کیفیت چیستی جامعه

اکنون که به تعریف از جامعه دست پیدا کردیم و تفاوت جامعه با اجتماع مشخص گردید، بهتر است به این مفاهیم نگاهی عمیق تر شود تا عمق معانی و حقایق نهفته در این دو مفهوم آشکار شود. پرسش های این بخش ما را می تواند در فهم موضوع علم جامعه شناسی کمک کند؛ این که آیا بین فرد و جامعه رابطه ای وجود دارد؟ آیا این رابطه حقیقی است یا اعتباری؟ آیا جامعه وجود اصیل و عینی دارد؟ یا ترکیب جامعه از افراد یک ترکیب اعتباری است؟ آیا انسان مدنی بالطبع است؟ به عبارتی طبیعت درونی انسان عامل اصلی اجتماعی زندگی کردن اوست؟ یا امری بیرونی و خارج از وجود انسان، انسان را اجتماعی بار می آورد؟ ویا این که نیروی عقلانی و حسابگرانه ی انسان است که انسان را موجودی اجتماعی کرده است؟

پاسخ به این پرسش ها چه ضرورتی دارد؟ و چه کمکی به ما در مواجهه ی ما با مسائل جامعه شناسی می کند؟ قطعا هر پرسشی در روشن شدن مسئله و موضوع می تواند به ما کمک کند، به خصوص این که پرسش از کیفیت و خواص موضوع باشد. یکی از مسائلی که باید در نظر گرفت، طرح مسئله ی درست و دقیق می باشد. گاهی طرح یک مسئله، منجر می شود تا متفکرین از پاسخ به مسئله، دور شوند و حتی گاهی سال ها آن ها را از رسیدن به پاسخ باز می دارد، اما طرح مسئله به صورت دقیق و شفاف، باعث می شود راه رسیدن به پاسخ کوتاه تر شود، گاها اگر مسئله دقیق و شفاف طرح شود، خود به پاسخ می رسد. (13) لذا طرح مسئله را نمی توان به سادگی از کنارش عبور کرد و به آن بی توجه بود. در این جا هم هر چه قدر مسئله و پرسش درست مطرح شود، به حل مسئله کمک می کند. پاسخ های مختصری که در کیفیت چیستی جامعه در این مقاله قرار است به پرسش های مذکور داده شود، تنها خوانشی گذرا از متفکرین معاصر مسلمان است.

آیا انسان بالطبع، اجتماعی است؟ نگاه های مختلفی به این مسئله شده است، که می توان به اختصار آن ها را در سه نظریه بیان کرد.

مطابق نظریه ی اول زندگی اجتماعی انسان ها به صورت یک جزء و یک کل، مانند زوجین، در متن خلقت آفریده شده است و در نهاد هرکدام گرایش به پیوستن به «کل» خود وجود دارد. به عبارتی عامل اصلی زندگی اجتماعی در انسان یک عالم درونی و طبیعت درونی انسان سبب می شود انسان اجتماعی زندگی کند. بنابراین اجتماعی بودن در این نظریه یک غایت کلی و عمومی است که طبیعت انسان بالفطره به سوی او روان است.

 مطابق نظریه ی دوم، زندگی اجتماعی از قبیل همکاری و هم پیمانی دو کشور است که خود را به تنهایی در مقابل دشمنی مشترک زبون می بیند و ناچار نوعی همکاری و همگامی و ارتباط میان خود برقرار می نمایند. یعنی عاملی بیرونی و خارج از وجود انسان است که انسان را سوق می دهد به سمت زندگی اجتماعی. خواه می خواهد این عامل تحمیلی باشد یا اضطراری. به عبارتی دیگر اجتماعی بودن انسان، از قبیل امور اتفاقی و عرضی است و به اصطلاح فلاسفه غایت ثانوی است نه غایت اولی.

 مطابق نظریه ی سوم، زندگی اجتماعی از قبیل شرکت دو سرمایه دار است که برای تحصیل سود بیشتر، یک واحد تجاری یا کشاورزی یا صنعتی بوجود می آورند. در این نظریه باید عامل اصلی را نیروی عقلانی و حسابگرانه ی انسانی دانست که این جا نیز اجتماعی بودن انسان از نوع غایات فکری است نه غایات طبیعی. (14)

اخذ هر کدام از این نظریه ها و به تعبیری هرکدام از این مکاتب انسان شناسی، رویکرد های مختلفی را در جامعه شناسی به دنبال می آورد. که تفصیل و تشریح آن ها مجال دیگری را می خواهد. با توجه به این که تقسیم بندی بالا بر اساس دیدگاه شهید مطهری بیان شده بود و ما در این مقاله و در مقام پاسخ به این پرسش قصد داریم دیدگاه علامه طباطبایی بررسی و تبیین شود، دیدگاه علامه را به طور مجزی خواهیم پرداخت. البته این نکته باید بیان شود که نویسنده، همه ی آثار علامه رصد و بررسی نکرده است و بخش عمده ای از دیدگاه علامه در پاسخ به سؤال مذکور، برگرفته از آثار شاگردان علامه و برداشت آنان از نگاه علامه است. و جای بسی مطالعه و تحقیق است که در کتب و آثار علامه برای تبیین دیدگاه ایشان، پژوهش شود.

تاکنون مباحث مطرح شده را می توان اینگونه خلاصه کرد، که در دیدگاه علما و حکمای مسلمان، جامعه و اجتماع با توجه به وجه اشتراکاتی که با یکدیگر دارند، هرکدام دارای تعریفی می باشند، که در مباجث قبلی بدان اشاره شد. بعد از فهم چیستی جامعه و تعریف آن، به کیفیت چیستی جامعه خواهیم پرداخت، این که انسان میل به زندگی اجتماعی دارد، و در طول تاریخ این میل به زندگی اجتماعی را می توان مشاهده کرد. بحثی که بعد از اجتماعی بودن انسان، باید بیان شود، صحبت از کیفیت این میل و بستر این که چرا انسان به سمت زندگی اجتماعی می رود؟ در این باب بین بزرگان و متفکرین غربی دیدگاه های مختلفی است، که انسان چرا و توسط چه گرایشی به سمت اجتماع حرکت می کند، برای مثال، ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی خود مطرح می کند که انسان متمدن بالطبع است، انسان با طبع اولی خود که نجابت و صلح طلبی و مدنیت است، به جامعه کشیده می شود، و وقتی وارد جامعه ی انسانی شد، روحیات او و طبع او مبدل می شود و تغییر می کند. (15) بزرگان و متفکرین مسلمان هم در این باره نظریات زیادی داشته اند و اختلافی را می توان در دیدگاه آنان یافت. این پرسش به ما کمک می کند که انسان با چه بستر و گرایشی خود را در اجتماع می بیند؟ فهم هدف و علت حضور انسان در اجتماع، می تواند به پرسش هایی که در ابتدای این بخش مطرح شد، کمک کند تا دقیق تر طرح مسئله شود.

علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه 213 سوره ی بقره به مسئله ی انسان و جامعه می پردازند.

كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (213)

ترجمه آيه‏

مردم قبل از بعثت انبياء همه يك امت بودند خداوند به خاطر اختلافى كه در ميان آنان پديد آمد انبيايى به بشارت و انذار برگزيد و با آنان كتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در ميان مردم و در آنچه اختلاف كرده‏اند حكم كنند اين بار در خود دين و كتاب اختلاف كردند و اين اختلاف پديد نيامد مگر از ناحيه كسانى كه اهل آن بودند و انگيزه‏شان در اختلاف حسادت و طغيان بود در اين هنگام بود كه خدا كسانى را كه ايمان آوردند در مسائل مورد اختلاف به سوى حق رهنمون شد و خدا هر كه را بخواهد به سوى صراط مستقيم هدايت مى‏كند (213).

اين آيه سبب تشريع اصل دين را بيان مى‏كند، كه چرا اصلا دينى تشريع شده، و مردم‏ مكلف به پيروى آن دين شوند؟ و در نتيجه بينشان اختلاف بيفتد، يك دسته به دين خدا بگروند، دسته‏اى ديگر كافر شوند، و اين معنا را اينطور بيان كرده: كه انسان- اين موجودى كه به حسب فطرتش اجتماعى و تعاونى است- در اولين اجتماعى كه تشكيل داد يك امت بود، آن گاه همان فطرتش وادارش كرد تا براى اختصاص دادن منافع به خود با يكديگر اختلاف كنند، از اينجا احتياج به وضع قوانين كه اختلافات پديد آمده را برطرف سازد پيدا شد، و اين قوانين لباس دين به خود گرفت، و مستلزم بشارت و انذار و ثواب و عقاب گرديد، و براى اصلاح و تكميلش لازم شد عباداتى در آن تشريع شود، تا مردم از آن راه تهذيب گردند، و به منظور اين كار پيامبرانى مبعوث شدند. (16)

ایشان در بیان و تفسیر این آیه به بحث پیرامون تشریع در دین و پیروی جامعه از دین می پردازند که در این پرداخت به مسئله ی جامعه و کیفیت و چیستی جامعه می پردازند. بعد از بیان توضیحاتی من باب آغاز خلقت انسان پرداختند؛ «اشاره به آيات ديگر قرآن كه هر كدام در جايى قرار دارد تفصيل تاريخ بشريت را بيان كرده، و حاصل اين تفصيل اين است كه نوع انسانى البته نه تمامى انواع انسانها كه حتى‏ شامل ساير ادوار بشريت هم بشود بلكه اين نوعى كه فعلا نسلش در روى زمين زندگى مى‏كند نوعى نيست كه از نوع ديگرى از انواع حيوانات و يا غير حيوانات پديد آمده باشد.» (17) در سر فصل دیگر به مسئله ی دو وجهی بودن و دو بعدی بودن انسان اشاره می کنند که انسان از جسم و روح تشکیل شده است. «خداى تعالى اين نوع از موجودات را- آن روز كه ايجاد مى‏كرد- از دو جزء و دو جوهر تركيب كرد، يكى ماده بدنى، و يكى هم جوهرى مجرد، كه همان نفس و روح باشد، و اين دو، مادام كه انسان در دنيا زندگى مى‏كند متلازم و با يكديگراند...» (18)

و بعد پیرامون شعور انسان و ارتباط او با اشیاء مباحثی را مطرح می کنند. از قبیل این که انسان و راه های ارتباط او با اشیاء و ادراک او از محیط پیرامون خود. احاطه به محیط اطراف و به اشیاء، سبب گشته است که انسان موجودات دیگر را در اختیار خود درآورد و تسخیر کند. این تسخیر مایه ی شکل گیری علوم و دسته بندی آن برای افزایش و گسترش این تسخیر گردد. «اين دو عنايت كه خدا به انسان كرده، يعنى نيروى فكر و ادراك و رابطه تسخير موجودات، خود يك عنايت سومى را نتيجه داده، و آن اين است كه توانست براى خود علوم و ادراكاتى دسته‏بندى شده تدوين كند، تا در مرحله تصرف در اشيا و به كار بردن و تاثير در موجودات خارج از ذات خود آن علوم را بكار بگيرد، و در نتيجه (با صرف كمترين وقت و گرفتن بيشترين بهره) از موجودات عالم براى حفظ وجود و بقاى خود استفاده كند...» (19) در ادامه ی این مبحث، علامه به تفصیل کیفیت ادراک و تقسیم بندی ادراک انسان می پردازند که نسبت و ارتباط انسان با دیگر اشیاء را در کیفیت های مختلف بررسی می کنند. «و خداى سبحان اين علوم و ادراكات را به ما الهام كرده، تا ما را براى قدم نهادن در مرحله عمل مجهز كند، و ما شروع كنيم به تصرف در عالم، تا آنچه را كه خدا مى‏خواهد، بشود، و خداى تعالى در اين باره فرموده:" الَّذِي أَعْطى‏ كُلَّ شَيْ‏ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى‏؛ خداى تعالى است كه خلقت هر چيزى را بداد، و سپس هدايتش كرد. سوره طه آيه 50" و نيز فرموده: " الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدى‏؛ كسى كه بيافريد و آفرينش را كامل كرد، و اندازه گرفت، در نتيجه هدايت كرد. سوره اعلى آيه 3" و اين هدايت هدايتى است مربوط به تمامى موجودات، كه هر موجودى را به سوى كمال مخصوص به خودش هدايت كرده، او را براى حفظ وجودش و بقاى نسلش به اعمالى مخصوص به خودش سوق داده، چه اينكه آن موجود داراى شعور باشد يا بى‏شعور...» (20)

این مقدمات مطرح شد تا با شناخت انسان و خواص او به تحلیل گرایش اجتماعی او برسیم. انسانی که به خاطر حب ذات و اصل استخدام برای رسیدن به کمال به در اختیار گرفتن همنوعان خود مشغول می شود. « ... و به عبارتى ديگر، اين اذعان است كه بايد به هر طريقى كه ممكن است به نفع خود و براى بقاى حياتش از موجودات ديگر استفاده كند، و به هر سببى دست بزند، و به همين جهت است كه از ماده اين عالم شروع كرده، آلات و ادواتى درست مى‏كند، تا با آن ادوات در ماده‏هاى ديگر تصرف كند، ... و نيز انواع صنعت‏ها و فنونى براى رسيدن به هدف‏هايى كه در نظر دارد مى‏سازد و باز به همين جهت انسان شروع مى‏كند به تصرف در گياهان، انواع مختلف تصرف‏ها در آنها مى‏كند، و باز به همين منظور در انواع حيوانات تصرفاتى نموده از گوشت، و خون، و پوست، و مو، و پشم، و كرك، و شاخ، و حتى پهن آنها و شير و نتاج، و حتى از كارهاى حيوانات استفاده مى‏كند، و به استعمار و استثمار حيوانات اكتفاء ننموده، دست به استخدام همنوع خود مى‏زند، و به هر طريقى كه برايش ممكن باشد آنان را به خدمت مى‏گيرد، در هستى و كار آنان تا آنجا كه ممكن باشد تصرف مى‏كند، اينها كه گفتيم اجمالى بود از سير بشر در استخدام موجودات ديگر.» (21)

برای تبیین این مسئله بهتر است عبارات علامه را بخوانید؛ « بشر هم چنان به سير خود ادامه داد، تا به اين مشكل برخورد، كه هر فردى از فرد و يا افراد ديگر همان را مى‏خواهد، كه آن ديگران از او مى‏خواهند، لا جرم ناگزير شد اين معنا را بپذيرد، كه همانطور كه او مى‏خواهد از ديگران بهره‏كشى كند، بايد اجازه دهد ديگران هم به همان اندازه از او بهره‏كشى كنند، و همين جا بود كه پى برد به اينكه بايد اجتماعى مدنى و تعاونى تشكيل دهد، و بعد از تشكيل اجتماع فهميد كه دوام اجتماع، و در حقيقت دوام زندگيش منوط بر اين است كه اجتماع به نحوى استقرار يابد كه هر صاحب حقى به حق خود برسد، و مناسبات و روابط متعادل باشد و اين همان عدالت اجتماعى است...» و در ادامه ی این سرفصل می گویند: «پس اين حكم يعنى حكم بشر به اجتماع مدنى و عدل اجتماعى حكمى است كه اضطرار، بشر را مجبور كرد به اينكه آن را بپذيرد، چون اگر اضطرار نبود هرگز هيچ انسانى حاضر نمى‏شد دامنه اختيار و آزادى خود را محدود كند، اين است معناى آن عبارت معروف كه مى‏گويند" الانسان مدنى بالطبع"، و اين است معناى اينكه مى‏گوئيم: انسان حكم مى‏كند به عدل اجتماعى و خلاصه در هر دو قضيه اضطرار او را وادار كرده به اينكه مدنيت و زندگى اجتماعى و دنبالش عدل اجتماعى را بپذيرد، چون مى‏خواست از ديگران بهره‏كشى كند...» (22)

بنابراین طبع انسان و گرایش و میل انسان به استخدام دیگران برای کمال خود و حب ذات و علاقه به نوع خود، سبب گشته است که به همنوع خود گرایش داشته باشد و در اجتماع زندگی کند. نتیجه ی چنین گرایش و بستری در غایت زیست جمعی و اجتماعی زندگی کردن، طبعاتی خواهد داشت. پرسش هایی از قبیل عامل نظم اجتماعی در جامعه چیست؟ در جامعه نظم چگونه برقرار می شود؟ تعاون اجتماعی و عدل اجتماع با توجه به این مقدمات مطروحه، چگونه تعریف و تبیین می شود و تحقق می پذیرد؟ آیا اختلاف در جامعه وجود خواهد داشت؟ این اختلاف ضروریست برای زندگی اجتماعی؟ عامل جلوگیری از هرج و مرج چیست؟ چگونه می توان انسان هایی که در صدد استخدام یکدیگر برای کمال خود باشند را به عنوان بک جامعه به صورت عادلانه در مکانی اجتماع کرد؟

برای تبیین و شفافیت مسئله به عبارتی دیگر از علامه می پردازیم. « تا اينجا روشن گرديد كه هر انسانى داراى قريحه‏اى است كه مى‏خواهد انسانهاى ديگر را استخدام كند، و از ساير انسانها بهره‏كشى كند، حال اگر اين نكته را هم ضميمه كنيم كه افراد انسانها به حكم ضرورت از نظر خلقت و منطقه زندگى و عادات و اخلاقى كه مولود خلقت و منطقه زندگى است، مختلفند، نتيجه مى‏گيريم كه اين اختلاف طبقات همواره آن اجتماع صالح و آن عدالت اجتماعى را تهديد مى‏كند، و هر قوى‏اى مى‏خواهد از ضعيف بهره‏كشى كند، و بيشتر از آنچه به او مى‏دهد از او بگيرد، و از اين بدتر اينكه غالب مى‏خواهد از مغلوب بهره‏كشى كند، و بيگارى بكشد، بدون اينكه چيزى به او بدهد، و مغلوب هم به حكم ضرورت مجبور مى‏شود در مقابل ظلم غالب دست به حيله و كيد و خدعه بزند، تا روزى كه به قوت برسد، آن وقت تلافى و انتقام ظلم ظالم را به بدترين وجهى بگيرد، پس بروز اختلاف سرانجام به هرج و مرج منجر شده، و انسانيت انسان را به هلاكت مى‏كشاند يعنى فطرت او را از دستش گرفته سعادتش را تباه مى‏سازد...» (23) این مسئله را علامه با قرآن و آیات دیگر و در نمونه های تاریخی تمدنی در زندگی بشریت نشان می دهند و این سیر و روند را در تاریخ نمایان می کنند.

«...و اين اختلاف همانطور كه توجه فرموديد امرى است ضرورى، و وقوعش در بين افراد جامعه‏هاى بشرى حتمى است، چون خلقت به خاطر اختلاف مواد مختلف است، هر چند كه همگى به حسب صورت انسانند، و وحدت در صورت تا حدى باعث وحدت افكار و افعال مى‏شود، و ليكن اختلاف در مواد هم اقتضايى دارد، و آن اختلاف در احساسات و ادراكات و احوال است، و پس انسانها در عين اينكه به وجهى متحدند، به وجهى هم مختلفند، و اختلاف در احساسات و ادراكات باعث مى‏شود كه هدفها و آرزوها هم مختلف شود، و اختلاف در اهداف باعث اختلاف در افعال مى‏گردد، و آن نيز باعث اختلال نظام اجتماع مى‏شود. و پيدايش اين اختلاف بود كه بشر را ناگزير از تشريع قوانين كرد، قوانين كليه‏اى كه‏ عمل به آنها باعث رفع اختلاف شود، و هر صاحب حقى به حقش برسد، و قانونگذاران را ناگزير كرد كه قوانين خود را بر مردم تحميل كنند...» (24) پس هنگامی که بنای جامعه و طبع جامعه اختلاف باشد ضرورت زندگی اجتماعی مسالمت آمیز و عادلانه، وجود قوانین حاکم بر اجتماع است. که علامه پس از بیان استدلال عقلی و نقلی، به این نتیجه می رسند که عامل نظم جامعه و قانونگذاری و اجرای قوانین همه به عهده ی دین است. و لذا دین مایه ی زندگی اجتماعی است. زندگی اجتماعی ای که انسان ها با استخدام دیگری به کمال برسند، جامعه ای که در عین کمال انسان ها به تعاون اجتماعی و عدل اجتماعی هم پایبند باشد. این مسئله و عامل نظم در جامعه از دیدگاه علامه طباطبایی نیازمند تحلیل و تفسیر بیشتری می باشد که در این مقاله نمی گنجد.

اما نکته ای دیگر که نیازمند تبیین و تشریح آن هستیم، نسبت فرد و جامعه است. که در گذشته به کوتاه بدان اشاره شد و اکنون بار دیگر می پردازیم تا مسئله شفاف شود. «اشیا گاهی اگر به صورت فردی لحاظ شوند، دارای خاصیتّی هستند و هرگاه که با هم جمع شوند، یک خاصیت بیشتر و عظیم تری علاوه بر خاصیت فردی آنها می یابند. انسان هم به همین گونه است».(25) به همین دلیل، اجتماعی که بر پایه های خصوصیت و نیازهای انسانی بنا نهاده نشود، نمی تواند دوام بیاورد. اهداف و مقاصد هر اجتماع در راستای مقاصد افراد آن است. «رابطه بین فرد و اجتماع، یک رابطه حقیقی است. یک رابطه حقیقی لزوماً منجر به یک موجودیت دیگری در اجتماع خواهد شد که به مقیاس امتداد وجود و قوا و خواص آثار اشخاص موجودیت دارد و همان وجود و خواص افراد را دارا است».(26) از همین جهت است که علامه اجتماع را به ارگانیسم زنده تشبیه می کند که دارای اعضا است.(27) و علامه از قرآن هم برای موجودیت حقیقی جامعه استفاده می کنند و نقل می کنند: «از این رو ملاحظه می کنید که قرآن برای امت وجود، اجل، کتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت و معصیت قائل است...» (28)

این خاصیت انسان و شکل گیری موجودی مستقل و حقیقی به نام جامعه، مسئله ای دیگر را به دنبال دارد، به عنوان منشأ تشکیل اجتماع. که به طور مختصر علامه این گونه بیان می کنند: «از تأمل در حال نوع انسان در می یابیم که نخستین اجتماعی که در بین بشر پدید آمد، اجتماع خانوادگی بوده که بر اثر ازدواج پیدا شده است...» (29) هر اجتماعی از جمع کوچک تری به نام خانواده تشکیل می شود. برای فهمیدن علّت تشکیل اجتماع، نخست باید چگونگی تشکیل خانواده روشن شود. علامه در بیان علّت تشکیل خانواده، دو علت را بیان می کند: حبّ ذات و غریزه جنسی.

در زندگی اجتماعی، غریزه جنسی مهم ترین عامل است.(30) ازدواج اولین قدم در تشکیل اجتماع است. انسان از طریق تولید نسل، میل به بقای خود را ارضا می کند و ارضای این میل باعث بزرگ تر شدن اجتماع می شود. انسان ، انسان های دیگر را همانند خود می بیند و چون به ذات خود علاقه دارد، به آنها احساس علاقه می کند و می خواهد با آنها زندگی کند و این حس همگانی باعث می شود که افراد انسانی دور هم جمع شوند. (31) انسان چون به ذات خود را بالاترین هدف می بیند همه چیز را برای آن می خواهد؛ حتی همنوعان خود را. این امر باعث استخدام می شود. بنابراین استخدام، سومین عامل تشکیل اجتماع است، که در مباحث قبل به آن اشاره شد.

در انتها: اگر موضوع یک علم به طور دقیق تعریف و تبیین گردد، مسائل آن علم با طرح درست مسئله مواجه خواهد شد و به پویایی علم کمک شایانی می کند. بعد از تعریف و تبین مسئله ی چیستی جامعه از نگاه متفکرین مسلمان و به خصوص در این مقاله دیدگاه علامه طباطبایی به مسائل دیگر از جمله، کیفیت چیستی جامعه پرداختیم. فهم چیستی جامعه و خواص آن و فهم نسبت جامعه با فرد و اصالت آن دو، و مسائلی که بستر مفهومی جامعه را شکل می دهد، باعث می شود حرکت از موضوع به مسائل علم مشخص و قاعده مند باشد. بنابراین در این مقاله سعی شد با گذر این سیر و فرآیند و حرکت از پرسش ها و طرح درست مسائل به گزاره های علم جامعه شناسی بپردازد.

بخش دوم:

موضوع جامعه شناسی / جامعه تمایز علم / موضوع با قید و یا مطلق /

نتیجه گیری

(1): آیت الله مصباح، درس ششم، فلسفه چیست؟ ص 86

(2): محاضرات فی اصول الفقه، ج 1، ص 25

(3): عبدالحسین خسروپناه، فلسفه ی فلسفه ی اسلامی، ص 303

(4): آیت الله مصباح، درس ششم، فلسفه چیست؟، ص 87

(5): همان، ص 88

(6): شهید مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری (اصول فلسفه و روش رئالیسم)، ج 6، ص 475

7) شهید مطهری، جامعه و تاریخ، ص 12

(8): ر.ک: آیت الله ناصر مكارم شيرازي، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميّه، چاپ نوزدهم، 1370، ص 38ـ37

(9): تارخ فلسفه در اسلام، ص 894

(10): علامه طباطبایی، روابط اجتماعی در اسلام، ص 48 - آیت الله جوادی آملی، جامعه در قرآن، ص 41

(11): آیت الله جوادی آملی، جامعه در قرآن، ص 27

(12): تی. بی. بوتومور؛ جامعه شناسی، ص 124

(13): شهید مطهری، نقدی بر مارکسیسم

(14): شهید مطهری، جامعه و تاریخ، ص 14

(15): ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص 85

(16): علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج2 ، ص 168

(17): همان، ص 169

(18): همان، ص 170

(19): همان، ص 170

(20): همان، ص 174

(21): همان، ص 175

(22): همان، ص 176

(23): همان، ص 177

(24): همان، ص 178

(25): علامه طباطبایی؛ روابط اجتماعی در اسلام؛ ص 16

(26): همان؛ 17

(27): علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 6، ص 506

(28): علامه طباطبایی؛ روابط اجتماعی در اسلام؛ ص 59

(29): همان؛ ص 50

(30): علامه طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 6، ص 506.

(31): همان؛ ج 2، ص 206 ـ 208.